

نگرشی نو بر اصول و قواعد فقه نظامات از منظر فقه عمومی امامیه

نیمانوروزی^۱، سید صمصام الدین قوامی^۲

۱ نویسنده مسئول: پژوهشگر رسمی و دانش پژوه سطوح عالی و خارج، معاونت پژوهش حوزه علمیه قم، قم، ایران

۲ استاد خارج فقه حوزه علمیه قم و مدیر مرکز فقهی مدیریت اسلامی، قم، قم، ایران

چکیده. فقه عمومی شاخه‌ای از علم فقه است که به کشف و بیان احکام شرعی مربوط به امور عمومی می‌پردازد. این دانش به دلیل ارتباط مستقیم با همه ابعاد زندگی مسلمانان، عملی‌ترین بخش علوم اسلامی دانسته می‌شود. موضوع آن شامل روابط شهروندان با یکدیگر، نحوه تعامل آنان با دولت و همچنین مناسبات دولت اسلامی با سایر دولت‌ها است. در روزگار معاصر، با رشد جریان‌های اسلام‌گرایی و طرح مسئله نسبت دین و تجدد، اهمیت فقه عمومی دوچندان شده است. وظیفه اصلی این دانش، ایجاد هماهنگی روشمند میان واقعیت‌های متغیر اجتماعی و نصوص ثابت دینی است. نوشتار حاضر با توجه به کمبود پژوهش‌های مرتبط در حوزه قواعد فقه عمومی و کارکرد آن در عرصه‌های اجتماعی و حکومتی، می‌کوشد با تبیین این قواعد و روشن ساختن کاربرد آن‌ها در سیاست، مانع از اداره سلیقه‌ای امور و سوءاستفاده از ابهام مسائل عمومی در اسلام شود. در فصل نخست پس از مقدمه، به بیان مسئله و مفهوم‌شناسی فقه عمومی پرداخته و تاریخچه‌ای کوتاه ارائه شده است. سپس در فصل دوم و سوم به توصیف و تحلیل داده‌های گردآوری شده و بررسی تفصیلی قواعد فقه عمومی پرداخته‌ایم. در پایان نیز با جمع‌بندی مباحث، نتایج نهایی تحقیق ارائه شده است.

کلیدواژه‌ها: قواعد فقه عمومی، فقه عمومی، قانون‌گذاری اسلامی، سیاست‌گذاری اسلامی، نظام حقوقی اسلامی.

A New Perspective on the Principles and Doctrines of Systemic Jurisprudence (*Fiqh al-Nizāmāt*) from the Standpoint of Public Imāmī Jurisprudence

Nima Norouzi¹, Seyyed Samsam al-Din Ghavami²

¹ Corresponding Author: Research Fellow and Advanced Seminary Scholar (Sutūh ‘Ulyā & Dars-e Khārej), Deputy for Research, Qom Seminary, Qom, Iran.

² Professor of Advanced Jurisprudence (Dars-e Khārej), Qom Seminary, and Director of the Jurisprudential Center for Islamic Management, Qom, Iran.

Abstract

Public jurisprudence (*fiqh ‘āmm*) is a branch of Islamic legal science concerned with discovering and articulating Sharī‘a rulings related to public affairs. Because of its direct engagement with all dimensions of Muslim social life, it is regarded as the most practical and applied domain of Islamic studies. Its subject matter encompasses citizen–citizen relations, citizen–state interactions, and the conduct of the Islamic state in relation to other states. In the contemporary era—especially with the rise of Islamist movements and renewed debates on the relationship between religion and modernity—the significance of public jurisprudence has dramatically increased.

The essential task of this discipline is to establish a methodologically sound coordination between the changing realities of social life and the immutable textual foundations of religion. The present article, addressing the scarcity of research on the principles and doctrines of public jurisprudence and their role in social and governmental arenas, seeks to clarify these doctrines and demonstrate their applicability in political and administrative contexts. By doing so, it aims to prevent discretionary governance and misuse of ambiguity in public Islamic matters.

Following the introduction, the first chapter defines the problem and provides conceptual clarification of public jurisprudence, alongside a brief historical overview. The second and third chapters describe and analyze the collected data and present a detailed examination of the core doctrines of public jurisprudence. Finally, the study concludes by synthesizing the findings and presenting the principal results of the research.

Keywords: doctrines of public jurisprudence, public *fiqh*, Islamic legislation, Islamic policymaking, Islamic legal system

حکومت اسلامی نیازمند قوانین و مقرراتی است که جامعه را مطابق احکام شرع و مصوبات دولت اداره کند. از آن جا که قوانین باید به صورت مدون و شفاف وضع شوند، فقها و مجتهدان موظف‌اند احکام حکومتی را استخراج و قوانین مجالس را با شرع مقدس تطبیق دهند. در این میان، فقه عمومی یا فقه حکومتی که پیشینه‌ای هم‌زمان با پیدایش اسلام دارد، می‌تواند در تمامی عرصه‌های اجتماعی و حکومتی وارد شود و قواعد فقهی را در اختیار مردم قرار دهد. بدین گونه روابط دولت و مردم، فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، معاملات، جهاد، تبلیغ، مسائل درمانی، زیست‌محیطی، فناوری‌های نوین و رسانه‌های جمعی در چارچوب شرع سامان می‌یابد.

فقه عمومی به دلیل پرداختن به روابط مردم، دولت و حاکمان، ظرفیت آن را دارد که اصول بنیادین حکومت را در عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی و امنیتی فراهم کند. از آن جا که این حوزه بیش از دیگر شاخه‌های فقه با مسائل نوپیدا و عنصر زمان و مکان درگیر است، نیازمند قواعدی کلی و متقن برای انطباق حوادث واقعه با اصول ثابت دینی است. بدین ترتیب، قواعد فقه عمومی در مبانی، ساختارها، سیاست‌گذاری‌های کلان و حتی قوانین جزئی نقش‌آفرین خواهد بود و حکومت اسلامی موظف است این قواعد را مبنای روابط داخلی و خارجی خود قرار دهد.

فقه در لغت به معنای فهم و شناخت عمیق است و با علم تفاوت دارد؛ فقاقت در کی‌ثرف‌تر از صرف علم است. فقه به معنای خاص آن، علمی است که احکام شرعی فرعی را بر پایه ادله تفصیلی و از طریق اجتهاد به دست می‌آورد (گرجیان، ۱۳۹۰: ص ۱۳). در تعریف فقه عمومی آمده است: «فقه عمومی اسلام مجموعه قواعد و اصول فقهی و حقوقی است که روابط مسلمانان با یکدیگر و با ملل دیگر را بر اساس مبانی اسلام سامان می‌دهد؛ مبانی‌ای که قسط و عدل را در سایه توحید عملی می‌جوید» (شکوری، ۱۳۷۷: ص ۵۰). از این رو، فقه عمومی میراث فکری خط توحیدی را مبنای پژوهش قرار داده و تلاش‌اندیشمندان بزرگ را برای دستیابی به حکومت مطلوب و مبانی آن سامان بخشیده است (عمید زنجانی، ۱۳۸۳، ج ۸: ص ۲۰).

فقه عمومی خصلتی «ارتباطی» دارد؛ از یک سو زیرمجموعه فقه است و از نظر روش شناختی با آن پیوند دارد، و از سوی دیگر، به دلیل پرداختن به امور عمومی، با دانش سیاست‌گذاری نیز مرتبط است. برخی مباحث فقهی چون جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، حسبه، امامت، نصب امراء، قضاوت، وجوهات شرعی، دعوت به اسلام، برگزاری جمعه و جماعات، صلح و قراردادهای و تعامل با حاکمان، در ذیل «احکام سلطانی» یا همان فقه عمومی جای می‌گیرند (عمید زنجانی، ۱۳۷۳: ص ۵۰). در این معنا، فقه عمومی معادل فقه السیاسات است که در کنار فقه العبادات و فقه المعاملات سه بخش اصلی فقه را شکل می‌دهد.

با وجود این، تعریف جدیدتر عمید زنجانی بر ارتباط فقه عمومی با سیاست‌گذاری تأکید دارد. او با اذعان به نوپدید بودن این دانش، معتقد است که فقه عمومی باید علاوه بر اجتهاد فقهی، به موضوع‌شناسی امور عمومی بپردازد و

آشنایی با دانش سیاست‌گذاری را ضروری می‌داند (همان: ص ۴۱۴). بنابراین، فقه عمومی از یک سو ریشه در فقه دارد و از سوی دیگر، در شناخت مسائل جدید، به دانش سیاست‌گذاری پیوند می‌خورد.

هدف پژوهش حاضر نیز بررسی و ساختاربندی فقه عمومی و استخراج قواعد فقهی آن برای بهره‌گیری در سیاست‌گذاری و قانون‌گذاری نظام اسلامی است.

مبانی نظری پژوهش

مفهوم فقه

فقه در اصطلاح اسلامی دانشی است که وظیفه دارد احکام شرعی افعال مکلفان را از منابع معتبر کشف و استنباط کند. شهید صدر در تعریف خود فقه را «علم استنباط احکام شرعی» یا به تعبیر دیگر «علم فرایند استنباط» معرفی می‌کند. به بیان او، فقه دانشی است که وظیفه عملی انسان را در قبال احکام، از طریق استنباط تفصیلی و استدلالی با استفاده از ادله شرعی یا عقلی روشن می‌سازد (شهید صدر، ۱۴۱۰ق، ج ۱: ص ۴۲).

از این منظر، فقه نه صرفاً مجموعه‌ای از احکام جزئی، بلکه یک روش علمی و استدلالی برای کشف احکام الهی و هدایت زندگی انسان در ابعاد فردی و اجتماعی است. بدین ترتیب، اهمیت فقه تنها در بیان احکام عبادی خلاصه نمی‌شود، بلکه در تمام عرصه‌های حیات اجتماعی مسلمانان نقش آفرین است.

قواعد فقهیه

قواعد فقهیه یکی از مهم‌ترین ابزارهای فقیه در فرآیند استنباط به شمار می‌آیند. «قاعده» در لغت به معنای بنیان و ستون است که پایداری یک بنا بر آن استوار است. به همین قیاس، قاعده فقهی اصل کلی‌ای است که بر جزئیات متعدد منطبق می‌شود و به کمک آن می‌توان احکام مسائل گوناگون را استنباط کرد.

قاعده فقهی سه ویژگی اساسی دارد:

کلی بودن؛ یعنی قابلیت شمول بر مصادیق فراوان.

ثبوت شرعی؛ یعنی مبتنی بودن بر ادله شرعی معتبر.

انطباق مستقیم بر مصادیق؛ بدون نیاز به واسطه‌های استدلالی طولانی.

قاعده فقهی برخلاف آنچه گاه در نگاه رایج تصور می‌شود، صرفاً ابزاری کمکی برای تسهیل یادگیری و آموزش نیست؛ بلکه معیار و ملاکی در استنباط فقهی است و فقیه باید استنباط خود را بر محور آن بیازماید. از این جهت،

قواعد فقهیه جایگاهی نزدیک به اصول فقه دارند، با این تفاوت که اصول فقه جنبه روشی و آلی دارند، اما قواعد فقهی به طور مستقیم در صدور حکم شرعی به کار می‌روند.

سیاست و فقه سیاسی

واژه سیاست در زبان عربی از ریشه «سوس» گرفته شده است. این ریشه در یک معنا به «طبع و سرشت» و در معنای دیگر به «تدبیر و اصلاح» اشاره دارد. از همین معنا، سیاست به مفهوم اقدام در جهت مصلحت و هدایت امور شکل گرفته است (ابن فارس، بی تا، ج ۳: ص ۱۱۹).

در اصطلاح، سیاست به معنای اداره و تدبیر امور جامعه است که معادل واژه «سیاست مدن» در حکمت عملی یونان به شمار می‌آید. حکمت عملی نزد فیلسوفان یونان به سه شاخه اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن تقسیم می‌شد و سیاست مدن عالی‌ترین شاخه آن محسوب می‌شد. در این نگاه، سیاست بر پایه حکمت و فضیلت باید اداره شود و حکومت بر مردم باید بر اساس عدالت و عقلانیت و نه زور و فریب صورت گیرد (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۸: ص ۴۶۸-۴۶۹).

تعریف سیاست در علوم انسانی نیز همواره با تنوع و اختلاف همراه بوده است. به عنوان نمونه:

موسکا و رنی سیاست را رابطه میان فرمانروا و فرمانبر دانسته‌اند. لاسکی سیاست را «دانستن این که چه کسی، چه چیزی، چه وقت و چگونه به دست می‌آورد» معرفی کرده است. استیون سیاست را «توزیع آمرانه ارزش‌ها» تعریف کرده است. نولی سیاست را شامل همه فعالیت‌های مرتبط با کسب و تحکیم قدرت دولت می‌داند (عالم، ۱۳۷۵: ص ۲۹-۳۰).

در اندیشه اسلامی، سیاست علاوه بر معنای لغوی، بار ارزشی و هنجاری دارد. به تعبیر غزالی، سیاست «اصلاح مردم و هدایت آنان به راهی است که سعادت دنیا و آخرتشان را تضمین کند» (غزالی، ۱۳۶۸: ص ۵۵). استاد محمدتقی جعفری نیز سیاست را «مدیریت و تنظیم زندگی اجتماعی انسان‌ها در مسیر حیات معقول» تعریف کرده و آن را یکی از اهداف اصلی بعثت پیامبران دانسته است (جعفری، ۱۳۶۹: ص ۴۷).

فقه عمومی

فقه در لغت به معنای فهم و درک عمیق آمده و در قرآن نیز با همین معنا به کار رفته است (انعام/۹۸). در اصطلاح، فقه دانشی است که به کشف و استنباط احکام شرعی فرعی از ادله تفصیلی می‌پردازد (شهید صدر، ۱۴۱۰ق، ج ۱: ص ۴۲). از این رو، فقه تنها محدود به بیان احکام عبادی نیست، بلکه شامل مجموعه‌ای از قواعد و اصولی است که

می‌تواند در اداره زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها نقش آفرین باشد. این ظرفیت سبب شده است که فقه در طول تاریخ اسلام، جایگاهی فراتر از یک علم فردی یافته و به حوزه‌های اجتماعی، سیاسی و حکومتی نیز ورود کند.

فقه عمومی در لغت به معنای تأدیب، تربیت و سرپرستی امور آمده و در اصطلاح به تدبیر و شیوه اداره جامعه بر اساس آموزه‌های دینی اطلاق می‌شود (جعفری، ۱۳۷۸: ص ۲۵۳). در واقع، فقه عمومی مجموعه‌ای از تدابیر و قواعد شرعی است که هدف آن هدایت و اصلاح مردم و تنظیم مناسبات اجتماعی آنان در جهت سعادت دنیوی و اخروی است. امام خامنه‌ای نیز فقه عمومی را «توانایی اداره شئون زندگی مردم» دانسته و بر پیوند میان دین و فقه عمومی تأکید کرده‌اند (امام خامنه‌ای، ۱۳۶۶/۶/۶). بنابراین، فقه عمومی وظیفه دارد تمامی ابعاد حیات اجتماعی از جمله اقتصاد، فرهنگ، روابط داخلی و روابط خارجی جامعه اسلامی را سامان دهد.

یکی از شاخه‌های مهم فقه عمومی، فقه سیاسی است. این بخش به استنباط احکام مربوط به روابط میان مردم و دولت، و همچنین روابط دولت اسلامی با دیگر دولت‌ها می‌پردازد. مباحثی چون جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، حسبه، امامت و خلافت، نصب و عزل کارگزاران، قضاوت، اخذ وجوهات شرعی، مؤلفه‌های قلوبهم، دعوت به اسلام، اقامه نماز جمعه و جماعات، صلح و قراردادهای بین‌المللی، تولی و تبری و همکاری یا عدم همکاری با حاکمان، همگی در دایره فقه سیاسی قرار می‌گیرند. این مباحث در متون فقهی کلاسیک تحت عناوینی چون «فقه سیاسی»، «فقه حکومتی» یا «احکام السلطانیه» مورد بحث قرار گرفته‌اند (عمید زنجانی، ۱۳۷۳: ص ۵۰).

بر اساس تعاریف اندیشمندان اسلامی، فقه عمومی را می‌توان مجموعه‌ای از قواعد و اصول فقهی و حقوقی دانست که عهده‌دار تنظیم روابط مسلمانان با یکدیگر و با سایر ملت‌هاست. این مجموعه بر مبنای قسط و عدل سامان یافته و تحقق عدالت و آزادی را تنها در پرتو توحید عملی ممکن می‌داند (شکوری، ۱۳۷۷: ص ۵۰). بدین ترتیب، فقه عمومی دو بخش اساسی دارد: نخست، قواعد مربوط به سیاست داخلی که ناظر به تنظیم روابط میان افراد جامعه اسلامی است؛ و دوم، قواعد مربوط به سیاست خارجی که روابط بین‌المللی اسلام با دیگر ملل را سامان می‌دهد (ابوفارس، ۱۹۹۸: ص ۱۴).

ضرورت فقه عمومی از آنجا ناشی می‌شود که اداره جامعه اسلامی مستلزم وجود حکومتی اسلامی و قوانینی منظم و مدون است. مسلمانان بر اساس ادله عقلی و نقلی معتقدند که تشریع در همه حوزه‌ها تنها در اختیار خداوند است و این قوانین از طریق پیامبران و امامان (ع) ابلاغ شده است. در عصر غیبت، اجتهاد فقهای جامع‌الشرایط تنها راه مشروع برای کشف احکام الهی است و بخش مهمی از این احکام مربوط به اداره حکومت می‌باشد. به همین دلیل، این بخش از فقه به عنوان «فقه عمومی» شناخته شده است (عمید زنجانی، ۱۳۸۳: ص ۴۱۴).

در تعریف معاصر، محمد عبدالقادر ابوفارس، فقه عمومی را «فهم دقیق امور و شئون داخلی و خارجی مسلمانان و تدبیر آن بر اساس احکام شریعت» معرفی می‌کند (ابوفارس، ۱۹۹۸: ص ۱۴). این تعریف بر ماهیت اجتماعی و تدبیری فقه عمومی تأکید دارد و نشان می‌دهد که فقه عمومی نه تنها به عنوان مجموعه‌ای از موضوعات، بلکه به عنوان دانشی مستقل در حال شکل‌گیری است. بنابراین، فقه عمومی امروز دانشی میان‌رشته‌ای به شمار می‌رود که از یک‌سو بر مبانی فقهی استوار است و از سوی دیگر در مواجهه با مسائل نوپدید اجتماعی، حقوقی و سیاسی، نیازمند تعامل با علوم جدید همچون حقوق اساسی و سیاست‌گذاری عمومی است.

فقه عمومی از دیدگاه اسلام

فقه عمومی در اندیشه اسلامی به معنای مدیریت حیات فردی و اجتماعی انسان‌ها در جهت نیل به عالی‌ترین اهداف مادی و معنوی است (جعفری، ۱۳۷۸: ص ۲۵۳). از دیدگاه امام خامنه‌ای نیز فقه عمومی همان توانایی اداره شئون زندگی مردم است (امام خامنه‌ای، ۱۳۶۸/۰۱/۰۲). ایشان با پیوند دادن دین و فقه عمومی، آن را به معنای تنظیم امور اجتماعی مردم معرفی کرده و تأکید می‌کنند که تحقق دین تنها زمانی ممکن است که بتواند حیات فردی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، جنگ و صلح، و روابط داخلی و خارجی انسان‌ها را سامان دهد؛ مجموعه‌ای که همان «فقه عمومی» نامیده می‌شود (امام خامنه‌ای، ۱۳۶۶/۶/۶).

یکی از مباحث اساسی در هویت فقه عمومی، نسبت آن با دین و فقه است. برخی فقها فقه عمومی را جزء وظایف اصلی فقه دانسته و معتقدند میان دین و سیاست جدایی وجود ندارد. در مقابل، دیدگاه‌هایی نیز وجود داشته که ورود فقه به عرصه سیاست را بی‌ارتباط با رسالت دینی می‌دانستند و از پذیرش شاخه‌ای به نام «فقه عمومی» امتناع می‌کردند. علت این نگرش منفی، بیشتر ناشی از عملکرد حاکمان جائز و قدرت‌طلبانی بود که با سوءاستفاده از عنوان سیاست، ظلم و بی‌عدالتی روا داشتند. در نتیجه، واژه فقه عمومی در ذهن مردم با مفاهیمی چون نیرنگ، زورگویی و فریب همراه شد (جعفری، ۱۳۶۹: صص ۵۰-۴۷).

هرچند در طول تاریخ، کاربرد اصطلاح فقه عمومی محدود بود، اما از دو — سه قرن اخیر با تحول شرایط سیاسی و اجتماعی، توجه به آن افزایش یافت. در دوره مشروطه و به دنبال ضرورت جهاد با متجاوزان خارجی، این اصطلاح در آثار برخی فقها پررنگ‌تر شد. با پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی، معنای منفی فقه عمومی به کلی دگرگون گردید و جای خود را به مفهوم مدیریت جامعه بر اساس شریعت داد.

فقهایی همچون میرزای نائینی فقه عمومی را ابزاری برای احقاق حق و مبارزه با ظلم معرفی کردند و شهید مدرس دیانت را عین سیاست دانست. این روند پس از انقلاب اسلامی گسترش یافت و امروزه فقه عمومی به عنوان یکی از ارکان نظریه حکومت اسلامی مورد پذیرش وسیع قرار گرفته است.

امام خمینی اسلام بدون فقه عمومی را «اسلامی ناقص و بلکه نسخه‌ای تحریف‌شده» می‌دانستند و تأکید داشتند که بخش عظیمی از معارف اسلامی مربوط به اداره جامعه است. امام خامنه‌ای نیز در همین راستا جداسازی دین از سیاست را به معنای محروم کردن اسلام از بخش مهمی از آموزه‌هایش دانسته و این تفکر را برخاسته از سیاست‌های استکباری معرفی کرده‌اند (امام خامنه‌ای، ۱۳۶۶/۶/۶).

فقه شیعه همواره — حتی در دوران محدودیت و تقیه — به مسائل سیاسی و اجتماعی توجه داشته است. موضوعاتی چون نماز جمعه، دارالاسلام و دارالکفر، جهاد، رابطه (مرزبانی)، حسبه و امر به معروف و نهی از منکر در سراسر فقه پراکنده‌اند و نشان می‌دهند که فقه عمومی همواره بخشی از فقه شیعه بوده است. تفاوت در این است که در گذشته، این مباحث بیشتر با رویکرد فردی و تکلیف‌محور مطرح می‌شدند، در حالی که پس از تأسیس حکومت اسلامی در ایران، این مباحث شکلی اجتماعی و حکومتی یافته‌اند.

از آن‌جا که اداره حکومت اسلامی نیازمند مجموعه‌ای از قوانین و قواعد شرعی است، بخشی از علم فقه متکفل بیان این قوانین می‌باشد که به آن «فقه عمومی» اطلاق می‌شود. فقه عمومی در اندیشه اسلامی نه تنها امری منفی یا بیگانه با دین نیست، بلکه از ارکان اصلی شریعت برای تحقق عدالت، قسط، و تنظیم حیات اجتماعی بر مبنای توحید است.

ادوار تحول فکری فقه عمومی شیعه

فقه عمومی شیعه از دو بعد تکوین و تدوین قابل بررسی است. مرحله تکوین به عصر نزول قرآن و دوران زمامداری پیامبر اسلام (ص) بازمی‌گردد. در این دوره، خطوط اصلی فقه عمومی در زمینه‌هایی همچون حکومت، جهاد، تولی و تبری، صلح و معاهدات، دیپلماسی و سیاست خارجی توسط وحی الهی و سنت پیامبر (ص) ترسیم شد. سنت عملی پیامبر نه تنها قواعد کلی فقه عمومی را بنیان گذاشت بلکه نمونه‌های عینی و تجربه‌های موفق از اجرای احکام سیاسی اسلام را نیز ارائه کرد و صلاحیت این احکام را در عرصه عمل به اثبات رساند (زنجانی، ۱۳۷۷، ج ۲: ص ۴۷).

مرحله تدوین فقه عمومی در قرون نخستین اسلامی در چارچوب ابواب فقهی شکل گرفت. این مباحث غالباً در کتاب‌هایی با موضوعاتی چون جهاد، انفال، حسبه، ولایت و قضاء مطرح بودند. برای نمونه، سید مرتضی در کتاب *اتنصار* تنها در چند صفحه به مسائل فقه عمومی پرداخته است (السید المرتضی، بی تا: ص ۲۳۵-۲۳۱). شیخ طوسی در *المبسوط* ذیل کتاب *الجهاد* و «سیره الامام» مباحث گسترده‌تری را مطرح کرده و حدود ۷۴ صفحه را به این موضوع اختصاص داده است (طوسی، ۱۳۷۸ق، ج ۱: ص ۳). علامه حلی نیز در *تذکره الفقهاء* ذیل کتاب *الجهاد* ۵۵ صفحه به این مسائل پرداخته (حلی، ۱۴۰۳ق)، و شیخ محمد حسن نجفی در *جواهر الکلام* یک جلد کامل را به مباحث جهاد و سیاست اسلامی اختصاص داده است (نجفی، ۱۹۸۱م، ج ۲۱ و ۲۲).

پس از احیای مجدد فقه اجتهادی توسط وحید بهبهانی (متوفای ۱۲۰۸ق)، فقه عمومی نیز تحولی نو یافت. در این دوره، اصل ولایت فقیه به عنوان محور مباحث حکومتی مطرح شد. گرچه بحث ولایت فقیه در آثار پیشین تحت عنوان «ولایات» مطرح بود، اما نوآوری این دوره در تمرکز نظام‌مند بر این اصل و توسعه مباحث سیاسی فقه در پرتو آن بود. فقهایی چون محقق کرکی با استناد به روایاتی نظیر حدیث عمر بن حنظله، ولایت فقیه را منصوص از جانب امام معصوم دانستند و آن را امری انتصابی معرفی کردند، نه انتخابی. در نگاه آنان، فقیه جامع‌الشرایط نیابت عام در اداره همه شئون سیاسی و اجتماعی جامعه دارد، جز خصائص خاص ائمه همچون عصمت و ولایت تکوینی.

تحولات فقه عمومی شیعه را می‌توان در چهار دوره تاریخی دسته‌بندی کرد. دوره نخست (قدما) از شیخ صدوق (۳۸۱ق) تا ابن ادریس را در بر می‌گیرد که در شرایط اختناق سیاسی می‌زیستند. فقه‌های این دوره معتقد بودند امام منصوب از جانب خدا و پیامبر است و در غیبت یا عدم امکان حکومت اسلامی، هر فرد باید وظیفه شرعی خویش را انجام دهد. همکاری با سلطان جائز تنها برای حفظ جان جایز شمرده می‌شد و اجرای احکام و حدود نیازمند اذن امام یا نایب او بود. دوره دوم (قانونمندی فقه اجتهادی) با فقهایی چون محقق حلی، علامه حلی و محقق کرکی شناخته می‌شود. در این دوره، مباحث فقه عمومی به صورت مدون‌تری سامان یافت و نظریه ولایت فقیه به صورت صریح‌تر طرح شد.

دوره سوم (تحول استقلالی) با آثاری چون *عوائد الایام* اثر ملا مهدی نراقی (متوفای ۱۲۴۵ق) و *جوهر الکلام* شیخ محمد حسن نجفی (متوفای ۱۲۶۶ق) شناخته می‌شود. در این دوره، فقه عمومی نه تنها با ادله اربعه تثبیت شد بلکه ضرورت فراهم ساختن مقدمات ولایت فقیه و اجرای سیاسی و قضایی احکام شرع مورد تأکید قرار گرفت. این دوره زمینه‌ساز نظریه‌پردازی‌های سیاسی در دوره‌های بعدی شد.

دوره چهارم (احیا و عملیاتی شدن) در عصر مشروطه و معاصر شکل گرفت. این دوره با آثار نائینی و کتاب *تنبيه الامه و تنزيه المله* آغاز شد که در آن، فقه عمومی به عنوان کرسی نظریه‌پردازی سیاسی معرفی گردید. نائینی با آگاهی از مکاتب سیاسی جدید و خطر نفوذ غرب، به دفاع از حکومت قانون‌مند اسلامی پرداخت و بر نقش فقه در مقابله با استبداد داخلی و استعمار خارجی تأکید نمود. او علاوه بر ادله شرعی، از قوانین امضایی، عرف و مصالح نیز بهره گرفت. در ادامه، امام خمینی (ره) با نظریه ولایت فقیه و تألیف کتاب *الحکومه الاسلامیه* این مباحث را وارد مرحله عملی ساخت و با مبارزه علیه رژیم طاغوت، فقه عمومی را از نظریه به عرصه عمل کشاند.

اصول فقه عمومی

اسلام بر اصول و پایه‌های ارزشی استوار است و علوم اسلامی نیز ریشه در آن اصول دارد. همچنان که اخلاق سیاسی بر پایه‌هایی استوار است، بخش‌هایی از فقه عمومی و به پیروی از آن قواعد فقه عمومی نیز بر همان پایه‌ها و اصول

استوار هستند، به گونه‌ای که غفلت از آن اصول در علوم اسلامی به ویژه اخلاق سیاسی و فقه عمومی — که سازنده نظام سیاسی جامعه هستند — موجب انحراف از مسیر مطلوب می‌شود. علاوه بر اینکه توجه به اشتراک در مبانی علوم اسلامی ما را با ارتباطات و هماهنگی‌هایی که شارع مقدس یا عالمان و حکیمان مسلمان بین آن علوم برقرار ساخته‌اند آشنا می‌سازد و فرآیند این ارتباطات مبنایی حل مشکلات دینی در عرصه‌های مختلف علوم اسلامی خواهد بود. در اینجا به اختصار برخی از این مبانی را بررسی می‌کنیم.

اصل عدل و انصاف

عدالت یکی از بنیادی‌ترین اصول ادیان الهی است و در اندیشه اسلامی جایگاهی محوری دارد. قرآن کریم در آیه ۲۵ سوره حدید هدف ارسال پیامبران و نزول کتب آسمانی را برپایی قسط معرفی کرده است. این نشان می‌دهد که عدالت نه یک ارزش جانبی بلکه غایت شریعت و فلسفه بعثت انبیاست. شهید مطهری نیز عدالت را معیار دین می‌داند و تصریح می‌کند که «آنچه عدل است، دین می‌گوید» (مطهری، ۱۴۰۳ق: ص ۱۵-۱۴). بنابراین عدالت در سلسله علل احکام قرار دارد و سنجش احکام دینی بدون توجه به این اصل ممکن نیست.

در حوزه سیاست و فقه عمومی، عدالت پایه مشروعیت و استمرار حکومت اسلامی تلقی می‌شود. در روایات، عدالت شرط اصلی برای حاکمان و قضات دانسته شده و بدون آن اداره جامعه فاقد مشروعیت است. حضرت علی (ع) در جمله‌ای کوتاه اما عمیق می‌فرمایند: «ملاک السياسة العدل» (آمدی، بی‌تا، ج ۶: ص ۳۱۵). بر این اساس، سیاستی که بر عدالت استوار نباشد نه تنها دینی نیست بلکه از نظر اجتماعی نیز ناپایدار خواهد بود. به همین دلیل، فقه عمومی که وظیفه‌اش تنظیم روابط اجتماعی و سیاسی است، نمی‌تواند از اصل عدالت چشم‌پوشی کند.

اجرای عدالت در عرصه اجتماعی نیازمند رعایت انصاف است. انصاف به معنای پرهیز از تبعیض و رعایت مساوات در همه روابط است. امام علی (ع) در نامه معروف خود به مالک اشتر، او را به انصاف در برابر خدا، مردم، خویشاوندان و حتی دشمنان فراخوانده و هشدار می‌دهد که ترک انصاف مساوی با ظلم است (نهج البلاغه، نامه ۵۳). از این رو، عدالت و انصاف مکمل یکدیگرند؛ عدالت بدون انصاف به اجرای خشک و بی‌روح قوانین می‌انجامد و انصاف بدون عدالت به مساواتی بی‌پایه و گاه ظالمانه. پیوند این دو اصل در فقه عمومی، مبنای ایجاد روابط عادلانه در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است.

اصل عدالت و انصاف پیامدهای گسترده‌ای در حیات اجتماعی دارد. در سیاست داخلی، این اصل ضامن جلوگیری از تمرکز قدرت و تبعیض طبقاتی است. در اقتصاد، به معنای توزیع عادلانه فرصت‌ها و امکانات و رعایت حقوق طبقات محروم است. در روابط بین‌الملل نیز عدالت و انصاف مبنای تعامل سالم و احترام متقابل میان ملت‌ها قرار

می‌گیرد. به همین دلیل، عدالت نه تنها معیار مشروعیت حکومت اسلامی است بلکه شرط بقای آن نیز محسوب می‌شود؛ زیرا جامعه‌ای که عدالت در آن پایمال گردد، دیر یا زود به فساد و فروپاشی دچار خواهد شد.

اصل وفای به عهد

وفای به عهد یکی از اصول پذیرفته شده در همه ادیان الهی است که در اسلام جایگاه ویژه‌ای دارد. قرآن کریم در آیات متعددی مؤمنان را کسانی معرفی می‌کند که به عهد و پیمان خود وفادارند؛ «الموفون بعهدهم اذا عاهدوا» (بقره/۱۷۷). این اصل نه تنها در سطح فردی بلکه در سطح اجتماعی و سیاسی نیز اهمیت دارد. پابندی به پیمان و عهد در روابط اجتماعی به معنای ایجاد اعتماد، ثبات و انسجام در جامعه است و فقدان آن منجر به هرج و مرج و بی‌نظمی می‌شود.

در سنت اسلامی نیز وفای به عهد از ارکان دین دانسته شده است. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمایند: «اصل الدین اداء الامانه و الوفاء بالعهود» (آمدی، بی‌تا، ج ۲: ص ۱۷۶۲). این بیان نشان می‌دهد که در نگاه اسلام، وفای به عهد هم‌سنگ ادای امانت و از مبانی اصلی دین به شمار می‌رود. حضرت علی (ع) در نامه معروف خود به مالک اشتر، پس از تأکید بر این اصل، آن را سنتی جهانی معرفی می‌کنند که همه ملت‌ها با وجود اختلاف در عقاید، بر اهمیت آن اتفاق نظر دارند (نهج البلاغه، نامه ۵۳). بدین ترتیب، وفای به عهد به عنوان یک اصل اخلاقی، فراتر از مرزهای دینی و مذهبی، ضامن همزیستی مسالمت‌آمیز در جامعه انسانی است.

وفای به عهد در فقه عمومی نقشی اساسی در مشروعیت سیاسی دارد. هر حکومتی که خود را اسلامی می‌داند، موظف است به تعهدات داخلی و خارجی پایبند باشد. این پابندی نه تنها موجب اعتماد مردم به حکومت می‌شود بلکه اعتبار آن را در سطح بین‌المللی نیز افزایش می‌دهد. تخلف از عهد و پیمان، هم از نظر اخلاقی و هم از نظر سیاسی، به معنای بی‌ثباتی و بی‌اعتمادی است و در تاریخ اسلام نیز نقض پیمان همواره محکوم شده است. در واقع، نظام سیاسی اسلامی بدون وفای به عهد، امکان استمرار مشروعیت خود را از دست خواهد داد.

از منظر کاربردی، اصل وفای به عهد می‌تواند بسیاری از بحران‌های سیاسی و اجتماعی را کاهش دهد. در عرصه داخلی، رعایت این اصل مانع از ظلم و بی‌اعتمادی میان مردم و کارگزاران حکومت می‌شود. در عرصه خارجی نیز، وفای به معاهدات بین‌المللی موجب حفظ اعتبار و تقویت روابط دیپلماتیک دولت اسلامی است. بنابراین، وفای به عهد نه تنها یک دستور اخلاقی بلکه یک راهبرد عملی در فقه عمومی به شمار می‌آید که استمرار حیات سیاسی، اجتماعی و حتی اقتصادی جامعه اسلامی به آن وابسته است.

اصل وفای به عهد

کرامت انسانی یکی از اصول بنیادین اسلام است که در آیات و روایات متعدد مورد تأکید قرار گرفته است. قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (اسراء/۷۰)؛ بدین معنا که خداوند فرزندان آدم را گرمی داشت و آنان را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری بخشید. این تکریم الهی به انسان جایگاه ویژه‌ای در نظام خلقت داده و نشان می‌دهد که شریعت اسلامی، اصل کرامت را به عنوان مبنای تنظیم روابط اجتماعی و سیاسی پذیرفته است.

توجه به کرامت انسانی، هم بعد فردی دارد و هم بعد اجتماعی. از جنبه فردی، انسان باید منزلت و ارزش وجودی خود را بشناسد و آن را در برابر شهوات، انحرافات و سلطه ییگانگان حفظ کند. از جنبه اجتماعی، جامعه اسلامی موظف است به حقوق و شخصیت افراد احترام بگذارد و با هر گونه تبعیض و تحقیر مبارزه کند. بر همین اساس، فقه عمومی با تکیه بر اصل کرامت انسانی، قوانینی را طراحی می‌کند که شأن و منزلت افراد در همه عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی حفظ شود.

کرامت انسانی در حوزه سیاست نیز نقشی تعیین‌کننده دارد. اگر حکومت اسلامی کرامت انسان‌ها را نادیده بگیرد، اساس مشروعیت خود را از دست خواهد داد. به همین دلیل، رهبران دینی همواره بر تکریم مردم به‌ویژه طبقات محروم تأکید داشته‌اند. حفظ کرامت شهروندان نه تنها وظیفه‌ای اخلاقی، بلکه شرط تحقق عدالت اجتماعی است. بی‌توجهی به این اصل، به گسترش فساد، تبعیض و نارضایتی اجتماعی می‌انجامد و موجب فاصله گرفتن حکومت از اهداف الهی می‌شود.

از منظر فقه عمومی، اصل کرامت انسانی پیامدهای عملی فراوانی دارد. در عرصه حقوق داخلی، برابری انسان‌ها در برابر قانون و برخورداری همگان از حقوق سیاسی و اجتماعی جلوه‌ای از این اصل است. در عرصه بین‌الملل نیز، تعامل محترمانه با سایر ملت‌ها و اجتناب از سلطه‌گری و استعمار بر پایه همین اصل استوار است. بنابراین، کرامت انسانی نه تنها در بعد فردی و اخلاقی، بلکه در بعد سیاسی و حقوقی نیز بنیان مهمی برای شکل‌گیری حکومت اسلامی عادلانه به شمار می‌رود.

اصل عدم تبعیت از ولایت طاغوت

یکی از اصول اساسی در فقه عمومی اسلام، اصل عدم تبعیت از ولایت طاغوت است. قرآن کریم به صراحت بیان می‌کند: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (بقره/۲۵۷). این آیه نشان می‌دهد که پیروی از ولایت طاغوت برابر با سقوط در ظلمات جهل، گمراهی و نهایتاً هلاکت ابدی است. در مقابل، تنها ولایت الهی است که انسان را به

سوی نور، هدایت و سعادت رهنمون می‌سازد. بنابراین، پیروی از طاغوت به معنای خروج از مسیر الهی و افتادن در مسیر فساد و انحراف است.

اصل عدم تبعیت از ولایت طاغوت صرفاً یک آموزه اعتقادی نیست بلکه یک اصل بنیادین در سیاست اسلامی است. در قرآن موارد متعددی وجود دارد که مردم از رجوع به طاغوت در قضاوت و داوری منع شده‌اند: «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ» (نساء/۶۰). این آیه نشان می‌دهد که پذیرش داوری طاغوتی، حتی اگر در ظاهر به نفع فرد باشد، نوعی خروج از مسیر ایمان است. در حقیقت، پذیرش ولایت طاغوت به معنای مشروعیت‌بخشی به ظلم و بی‌عدالتی است و جامعه‌ای که به چنین ولایتی گردن نهد، ناخواسته حاکمیت طاغوت را بر خود تثبیت کرده است.

امام خامنه‌ای در تفسیر این اصل بیان می‌کنند که هر ولایتی غیر از ولایت الهی، ولایت طاغوت است. ایشان تصریح کرده‌اند که طاغوت می‌تواند بت، انسان، نظام اجتماعی یا حتی قانونی باشد که در برابر احکام الهی قرار گیرد. به باور ایشان، کسی که از ولایت الهی خارج شود، خواه‌ناخواه در دام ولایت شیطان و طاغوت گرفتار خواهد شد؛ و طاغوت نیز انسان را نه به سوی نور و معرفت، بلکه به سمت منافع شخصی و دنیوی خود سوق می‌دهد (امام خامنه‌ای، ۱۳۵۳/۰۷/۲۲). این نگاه نشان می‌دهد که اصل عدم تبعیت از ولایت طاغوت در حقیقت یک اصل سیاسی-اجتماعی است که مرز میان جامعه اسلامی و نظام‌های استکباری را مشخص می‌سازد.

پیامد عملی این اصل در فقه عمومی آن است که جامعه اسلامی باید در همه شئون سیاسی، اجتماعی و اقتصادی از سلطه طاغوت دوری گیرند و هرگونه وابستگی به آن را مردود بدانند. این اصل، مبنای استقلال سیاسی و فرهنگی مسلمانان است و آنان را از قرار گرفتن در مسیر قدرت‌های استکباری باز می‌دارد. بنابراین، عدم تبعیت از ولایت طاغوت تنها به معنای نفی یک باور نیست بلکه رویکردی فعال برای حفظ استقلال و هویت جامعه اسلامی است. بدین ترتیب، فقه عمومی با تکیه بر این اصل، راه را برای شکل‌گیری حکومت الهی و تحقق عدالت اجتماعی هموار می‌سازد.

تقسیم‌بندی قواعد فقهی عمومی

فقه عمومی به دلیل ماهیت پویا و ارتباط مستقیم با مسائل اجتماعی و سیاسی، نیازمند قواعدی است که هم کلیت داشته باشند و هم در مسائل جزئی قابلیت کاربرد پیدا کنند. این قواعد، ابزارهایی هستند که به فقیه کمک می‌کنند احکام شرعی را در عرصه‌های عمومی کشف و تطبیق کند. در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان قواعد فقه عمومی را به دو بخش قواعد عام و قواعد خاص دسته‌بندی کرد (زنجانی، ۱۳۷۷: ج ۲، ص ۴۷).

نخست باید توجه داشت که برخی از قواعد فقهی اساساً در حوزه فقه عمومی کاربرد ندارند، برخی دیگر کاربرد اندکی دارند و بعضی نیز کاملاً در این حوزه به کار گرفته می‌شوند. نکته مهم آن است که فقه عمومی دانشی پویاست و همواره در مواجهه با حوادث جدید تکامل می‌یابد. بنابراین ممکن است قواعدی که امروز به عنوان غیر عمومی شناخته می‌شوند در آینده با تحول شرایط اجتماعی و سیاسی وارد دایره فقه عمومی گردند (ابوفارس، ۱۹۹۸: ص ۱۴).

قواعد عام، قواعدی هستند که در تمامی عرصه‌های عمومی اعم از سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی کاربرد دارند. این قواعد نوعی «چارچوب کلی» برای استنباط در اختیار فقیه قرار می‌دهند و می‌توان آنها را ستون‌های اصلی فقه عمومی دانست. نمونه بارز این دسته قاعده «وفای به عقود» است که از آیه «اوفوا بالعقود» (مائده/۱) گرفته شده و در تمام حوزه‌های روابط اجتماعی و سیاسی به کار می‌آید. وفای به عهد در حقیقت پایه‌ای برای مشروعیت معاهدات داخلی و بین‌المللی در نظام اسلامی است (مطهری، ۱۴۰۳ق: ص ۱۵).

قاعده نفی ضرر نیز از جمله قواعد عام است که از حدیث «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» برگرفته شده است (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۵، ص ۲۹۴). بر اساس این قاعده، هر حکم یا تصمیمی که منجر به ضرر به فرد یا جامعه گردد، از نظر شرع مردود است. اهمیت این قاعده در فقه عمومی آن است که مانع تصویب قوانین یا سیاست‌هایی می‌شود که به زیان مردم یا جامعه اسلامی تمام شود.

قاعده نفی عسر و حرج نیز از قواعد عام محسوب می‌شود. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «و ما جعل علیکم فی الدین من حرج» (حج/۷۸). این قاعده بیان می‌کند که هیچ حکمی نباید با سختی و مشقت غیرقابل تحمل همراه باشد. در عرصه فقه عمومی، این اصل تضمین می‌کند که قوانین حکومتی متناسب با توان جامعه و رعایت‌کننده مصالح مردم باشند.

از دیگر قواعد عام، قاعده ملازمه میان حکم عقل و شرع است. عقل به عنوان یکی از منابع استنباط احکام، هرگاه بر لزوم یا بطلان امری حکم کند، شرع نیز همان را تأیید می‌کند (شهید صدر، ۱۴۱۰ق: ج ۱، ص ۴۲). این قاعده به فقیه امکان می‌دهد که در مسائل مستحدثه سیاسی و اجتماعی از استدلال‌های عقلانی برای کشف حکم شرعی استفاده کند.

قاعده رجوع به خبره نیز از قواعد عام فقه عمومی است. قرآن کریم می‌فرماید: «فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون» (نحل/۴۳). بر اساس این قاعده، رجوع به متخصصان در هر عرصه‌ای لازم و ضروری است. در فقه عمومی، این قاعده مبنای مشروعیت مشورت با کارشناسان سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برای اتخاذ تصمیمات حکومتی است (ابوفارس، ۱۹۹۸: ص ۱۵).

قاعده تقدیم اهم بر مهم نیز از اصول عقلایی است که شرع آن را تأیید کرده است. هنگامی که میان دو تکلیف تراحم ایجاد شود، آنچه اهمیت بیشتری دارد مقدم می‌شود. در عرصه سیاسی، این قاعده به مسئولان اجازه می‌دهد که در شرایط بحرانی مصالح کلان جامعه را بر امور جزئی مقدم بدانند (مطهری، ۱۳۷۸: ج ۸، ص ۴۷۰).

از قواعد عام دیگر، قاعده ضرورت است: «الضرورات تبيح المحظورات». این قاعده به معنای آن است که در شرایط اضطرار، برخی محرمات برای حفظ جان یا مصالح مهم‌تر جایز می‌شوند. البته در کنار آن قاعده دیگری وجود دارد که بیان می‌کند «الضرورة تقدر بقدرها»؛ یعنی جواز نقض حکم تنها در حد ضرورت مجاز است. این دو قاعده در حوزه امنیتی، نظامی و حتی اقتصادی کاربردهای فراوان دارند (نجفی، ۱۹۸۱: ج ۲۱، ص ۱۵۵).

قاعده قرعه نیز در مواردی که حکم یا تکلیف شرعی مشخص نباشد، به عنوان راهی مشروع برای رفع مشکل مطرح است. در روایات آمده است: «القرعة لكل امر مشكل» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۳، ص ۴۲۲). در فقه عمومی، این قاعده می‌تواند در مواردی چون تقسیم مسئولیت‌ها یا تعیین اولویت‌ها کاربرد داشته باشد.

قواعد خاص عرصه فقه سیاسی

قواعد خاص فقه سیاسی مجموعه‌ای از اصول و ضوابط شرعی‌اند که در حوزه سیاست و حکومت به طور مستقیم کاربرد دارند. این قواعد، هرچند ریشه در نصوص دینی دارند، بیشتر ناظر به عرصه عمومی، مناسبات اجتماعی و ساختار سیاسی‌اند. به بیان دیگر، این قواعد نه مانند قواعد عام در همه عرصه‌های فقه جاری می‌شوند، بلکه تنها در قلمرو سیاست و مسائل مرتبط با حاکمیت و اداره جامعه نقش آفرین هستند.

یکی از مهم‌ترین این قواعد، «قاعده عدم ولایت افراد بر یکدیگر» است. بر اساس این اصل، هیچ انسانی به صورت ذاتی و طبیعی حق سلطه بر دیگری را ندارد، مگر آنکه این ولایت از سوی خداوند یا شارع مقدس تثبیت شود. این قاعده، که از آیات و روایات متعدد قابل استنباط است، مبنای اصلی نظریه ولایت الهی در اسلام محسوب می‌شود و مشروعیت سیاسی را از هرگونه خودکامگی یا سلطه‌گری فردی سلب می‌کند.

قاعده دیگر، «تقیه» است که به معنای کتمان عقیده یا تغییر رفتار ظاهری برای حفظ جان و مصالح عالیه به کار می‌رود. قرآن کریم در آیه «إلا من أكره و قلبه مطمئن بالإيمان» (نحل/۱۰۶) به مشروعیت این رفتار اشاره دارد. تقیه به ویژه در تاریخ شیعه نقش مهمی در بقا و صیانت جامعه اسلامی داشته و در فقه سیاسی، به عنوان ابزاری برای تأمین امنیت فردی و اجتماعی در شرایط سخت سیاسی شناخته می‌شود.

از قواعد بسیار مهم دیگر، «قاعده نفی سیل» است. این قاعده که از آیه «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا» (نساء/۱۴۱) استخراج شده، به نفی هرگونه سلطه بیگانگان و کفار بر مسلمانان می‌پردازد. این اصل در سیاست

خارجی اسلام به عنوان مبنای استقلال سیاسی و اقتصادی مطرح است و هر نوع وابستگی به بیگانگان را غیر مشروع می سازد.

قاعده «مشورت» نیز جایگاهی ویژه دارد. قرآن کریم می فرماید: «و شاورهم فی الامر» (آل عمران/۱۵۹). این قاعده دلالت دارد که مشورت در تصمیمات مهم سیاسی، به ویژه در اداره حکومت، امری لازم است. در فقه سیاسی، قاعده مشورت نشانگر اهمیت مشارکت اجتماعی و بهره گیری از خرد جمعی در تصمیم گیری های حکومتی است و پایه ای برای نظریه های شورا در اندیشه سیاسی اسلام فراهم می کند.

قاعده «مصلحت» یکی دیگر از قواعد خاص فقه سیاسی است. بر اساس این قاعده، وجود مصلحت می تواند مبنای صدور احکام حکومتی و سیاست گذاری ها باشد. در واقع، فقه سیاسی در مواجهه با شرایط متغیر اجتماعی و سیاسی نیازمند انعطاف است و قاعده مصلحت این امکان را فراهم می سازد که ولی فقیه یا حاکم اسلامی بتواند بر اساس مصالح عالیه امت تصمیم بگیرد.

قاعده «عدم تبعیض» یا مساوات نیز از اصول بنیادین فقه سیاسی به شمار می رود. این قاعده بر عدم تبعیض در حقوق اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تأکید دارد و بر اساس آن، همه افراد جامعه در برابر قانون و حکومت مساوی اند. مبنای این قاعده را می توان در آیات متعدد قرآن درباره عدالت یافت، از جمله «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (نحل/۹۰).

از دیگر قواعد خاص، «قاعده اعانه بر اثم» است. بر اساس آیه «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» (مائده/۲)، هر گونه همکاری در مسیر گناه و ظلم ممنوع است. در عرصه سیاست، این قاعده به معنای آن است که هیچ فرد یا نهادی مجاز نیست در تحکیم پایه های ظلم یا یاری رساندن به نظام های فاسد نقش ایفا کند.

این قواعد خاص در کنار یکدیگر ساختار فقه سیاسی شیعه را سامان می دهند. آنها علاوه بر اینکه مشروعیت حکومت اسلامی را تعریف می کنند، نحوه تعامل حکومت با مردم، با سایر جوامع و با دشمنان را نیز روشن می سازند. به همین دلیل، قواعد خاص فقه سیاسی بیش از هر حوزه دیگری در عرصه سیاست گذاری، روابط بین الملل و تنظیم ساختار قدرت اهمیت می یابند.

در مجموع می توان گفت قواعد خاص فقه سیاسی نقش مکمل قواعد عام را ایفا می کنند. اگر قواعد عام چارچوب های کلی همچون عدالت، رفع ضرر و وفای به عهد را فراهم می کنند، قواعد خاص به مسائل جزئی تر سیاسی می پردازند و مرزهای مشروعیت و عدم مشروعیت در حوزه حکومت را مشخص می سازند. بدین ترتیب، این مجموعه قواعد ابزار اصلی فقیه و حاکم اسلامی برای پاسخگویی به نیازهای جامعه در عرصه سیاست هستند.

قواعد خاص عرصه فقه اجتماعی و فرهنگی

یکی از قواعد مهم فقه عمومی در عرصه اجتماعی و فرهنگی، قاعده «حرمت کمک به گناه» است. قرآن کریم صریحاً می‌فرماید: «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» (مائده/۲). بر اساس این قاعده، هرگونه همکاری مستقیم یا غیرمستقیم در تحقق گناه، ظلم یا تجاوز ممنوع است. این اصل ناظر به جنبه‌های اجتماعی روابط انسانی است و به مسلمانان هشدار می‌دهد که حتی با سکوت یا تسهیل شرایط نیز نباید در تحقق فساد مشارکت داشته باشند. کاربرد این قاعده در فقه عمومی آن است که نظام اسلامی باید از هرگونه سیاست یا قانونی که منجر به ترویج منکر یا حمایت از ظلم شود، پرهیز کند.

قاعده «وجوب تعظیم شعائر و حرمت اهانت به آنها» نیز جایگاهی مهم در فقه اجتماعی دارد. قرآن می‌فرماید: «وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» (حج/۳۲). بر اساس این قاعده، پاسداشت شعائر دینی همچون نماز جمعه، حج، اذان، و دیگر نمادهای اسلامی وظیفه‌ای شرعی است و هرگونه اهانت یا بی‌احترامی به آنها ممنوع شمرده می‌شود. این قاعده در فقه عمومی مبنای حفظ هویت اسلامی جامعه و مقابله با فرهنگ‌های ضد دینی است.

قاعده «تألیف قلوب» از دیگر قواعد اجتماعی و فرهنگی است. قرآن کریم در آیه «وَالْمُؤَلَّفَةُ قُلُوبُهُمْ» (توبه/۶۰) یکی از مصارف زکات را جلب محبت کسانی می‌داند که دل‌هایشان نیازمند تقویت ایمان یا همگرایی با جامعه اسلامی است. این قاعده نشان می‌دهد که ایجاد محبت، مهربانی و انسجام اجتماعی حتی از طریق هزینه کردن منابع مالی واجب، در فقه اسلامی مشروعیت دارد. در فقه عمومی، این اصل می‌تواند مبنای سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی برای جذب اقلیت‌ها یا تقویت انسجام درونی مسلمانان باشد.

قاعده «عدالت» در تمام عرصه‌ها از جمله حوزه اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، قاعده‌ای اساسی است. قرآن می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (نحل/۹۰). عدالت در فقه عمومی نه تنها به معنای رعایت حقوق فردی است، بلکه ناظر به توزیع عادلانه فرصت‌ها و امکانات در جامعه نیز می‌باشد. بنابراین، عدالت اجتماعی به‌عنوان معیاری برای سنجش مشروعیت تصمیمات حاکمیت و رفتارهای اجتماعی، یکی از مبانی ثابت فقه عمومی است.

قاعده «درء» نیز اهمیت ویژه‌ای دارد. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «ادروا الحدود بالشبهات» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق: ج ۱۸، ص ۴۳۸). بر اساس این قاعده، هرگاه در تحقق جرم یا شرایط اجرای حد شبهه‌ای وجود داشته باشد، اجرای مجازات حدی ساقط می‌شود. این قاعده در عرصه اجتماعی به معنای آن است که نظام اسلامی نباید با سخت‌گیری بی‌دلیل، افراد را محکوم کند و اصل بر صیانت از حقوق و حیثیت انسان‌هاست.

قاعده «حرمت افراد» نیز یکی از ارکان مهم روابط اجتماعی در اسلام است. قرآن و سنت بارها بر حرمت جان، مال، آبرو و ناموس افراد تأکید کرده‌اند. تعرض به این امور، بدون دلیل شرعی، از بزرگ‌ترین گناهان محسوب می‌شود.

در فقه عمومی، این قاعده مبنای حقوق شهروندی در جامعه اسلامی است و حکومت موظف است امنیت جانی، مالی و حیثیتی مردم را تضمین کند.

قاعده «جب» نیز در عرصه اجتماعی کاربرد دارد. حدیث مشهور «الاسلام یجب ما قبله» بیان می‌کند که اسلام آوردن، بسیاری از گناهان و جرائم گذشته فرد را پاک می‌سازد. این قاعده ضمن نشان دادن رحمت و انعطاف اسلام، به جامعه اسلامی امکان می‌دهد تا تازه‌مسلمانان را بدون قید و شرط در جمع خود بپذیرند و از گذشته آنان چشم‌پوشی کنند.

قاعده «الزام» نیز در این حوزه مطرح است. در روایت آمده است: «من دان بدین قوم لزمتهم احکامهم» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق: ج ۱، ص ۵). بر اساس این قاعده، هر فردی به احکام دینی که بدان ملتزم است ملزم خواهد بود، حتی اگر آن دین با اسلام متفاوت باشد. فقها این قاعده را بیشتر در خصوص کفار و پیروان دیگر ادیان به کار برده‌اند. در فقه عمومی، این اصل مبنای پذیرش تکثر دینی و رعایت حقوق اقلیت‌های مذهبی در جامعه اسلامی است.

قاعده «حفظ نظام» نیز از قواعد مهم فقه عمومی است. بر اساس این قاعده که از مجموعه آیات و روایات به دست آمده، حفظ نظام اجتماعی و سیاسی بر بسیاری از احکام دیگر تقدم دارد. به عبارت دیگر، هر حکمی که موجب فروپاشی نظم اجتماعی شود، مشروع نخواهد بود. این قاعده مبنای بسیاری از سیاست‌های کلان حکومت اسلامی در عرصه اجتماعی و فرهنگی است.

قاعده «دعوت» نیز از قواعد اجتماعی اسلام است. قرآن بارها به دعوت غیرمسلمانان به اسلام اشاره کرده است: «ادعُ إلى سبیل ربک بالحکمۃ و الموعظۃ الحسنۃ» (نحل/۱۲۵). بر اساس این قاعده، دعوت به اسلام نه تنها وظیفه‌ای فردی، بلکه مبنایی برای برخی احکام اجتماعی نیز هست. در فقه عمومی، این اصل می‌تواند پشتوانه فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغی حکومت اسلامی قرار گیرد.

قاعده «تولی و تبری» نیز در حوزه اجتماعی و فرهنگی بسیار اهمیت دارد. قرآن کریم مسلمانان را به دوستی با مؤمنان و دشمنی با دشمنان خداوند فرمان می‌دهد (مجادله/۲۲). این قاعده روابط اجتماعی مسلمانان را سامان می‌دهد و مبنای مشروعیت یا عدم مشروعیت برخی معاشرت‌ها و همکاری‌ها می‌شود. در فقه عمومی، تولی و تبری نقش مهمی در تعیین مرزهای هویتی جامعه اسلامی دارد.

در مجموع، قواعد خاص فقه سیاسی در عرصه اجتماعی و فرهنگی، شبکه‌ای از اصول اخلاقی، اعتقادی و حقوقی را تشکیل می‌دهند که روابط فردی و اجتماعی مسلمانان را هدایت می‌کنند. این قواعد علاوه بر تثبیت هویت دینی

جامعه، مانع نفوذ فساد و بی‌عدالتی در عرصه‌های مختلف می‌شوند. همچنین، با تأکید بر اصولی مانند عدالت، حرمت افراد و حفظ نظام، چارچوبی برای تعامل سالم میان حکومت و مردم و میان مسلمانان و غیرمسلمانان فراهم می‌آورند.

قواعد خاص عرصه فقه اقتصادی

یکی از مهم‌ترین قواعد فقهی در عرصه اقتصاد، قاعده «سلطنت» است. این قاعده بر اساس حدیث مشهور «الناس مسلطون علی أموالهم» بنا شده و بیانگر آن است که هر فرد در چارچوب شرع، اختیار و تسلط کامل بر اموال خویش دارد. به تبع این اصل، افراد حق دارند اموال خود را به هر شکل مشروع مصرف، معامله یا بخشش کنند. فقه عمومی از این قاعده برای تنظیم حقوق مالکیت و جلوگیری از دخالت‌های غیرمشروع در اموال مردم استفاده می‌کند.

قاعده «احسان» نیز در حوزه اقتصادی اهمیت دارد. قرآن کریم می‌فرماید: «و ما علی المحسنین من سبیل» (توبه/۹۱). بر اساس این اصل، هر کس با نیت خیر عملی انجام دهد و در نتیجه آن به‌طور غیرعمد موجب خسارت شود، مسئولیتی متوجه او نیست. در عرصه حکومتی، این قاعده مبنای آن است که اگر حاکم یا قاضی در چارچوب وظایف قانونی خود مرتکب خطا شود، مسئولیت مالی متوجه او نیست و خسارت باید از بیت‌المال پرداخت گردد.

از دیگر قواعد اقتصادی، قاعده «من له الغنم فعلیه الغرم» است. بر اساس این قاعده که در روایات متعددی آمده، کسی که از منافعی بهره‌مند می‌شود باید مسئولیت خسارت‌ها و هزینه‌های مرتبط با آن را نیز بر عهده گیرد. این اصل در فقه عمومی مانع از بهره‌برداری یک‌جانبه افراد از منابع اقتصادی می‌شود و عدالت در توزیع منافع و هزینه‌ها را تضمین می‌کند.

قاعده «سوق المسلمین» نیز جایگاه ویژه‌ای در فقه اقتصادی دارد. بر اساس این اصل، بازاری که تحت نظارت مسلمانان اداره شود، در حکم بازاری حلال و مطمئن است. به تعبیر فقها، اصل بر صحت و حلیت کالاها و معاملات در بازار مسلمانان است مگر خلاف آن ثابت شود. این قاعده مبنای اعتماد عمومی در تجارت اسلامی است و نقش مهمی در تسهیل روابط اقتصادی دارد.

در حوزه نظامی و امنیتی، نخستین اصل مهم «حفظ جان مسلمان» است. بر اساس آیات و روایات متعدد، تعرض به جان افراد مسلمان حرام است و حتی در شرایط جنگی نیز باید حرمت جان بی‌گناهان رعایت شود. این قاعده مبنای حقوق بشری اسلام در حمایت از حیات انسانی است و حکومت اسلامی موظف است امنیت جانی شهروندان را تضمین کند.

قاعده «مقابله به مثل» نیز از قواعد مهم در سیاست دفاعی اسلام است. قرآن می‌فرماید: «فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم» (بقره/۱۹۴). این قاعده اجازه می‌دهد که مسلمانان در برابر تجاوز دشمنان، به همان اندازه

مقابله کنند. در فقه عمومی، این اصل مبنای مشروعیت اقدامات متقابل سیاسی، اقتصادی و نظامی علیه دشمنان محسوب می‌شود.

قاعده «امان» نیز در عرصه جنگ و روابط بین‌الملل مطرح است. قرآن می‌فرماید: «وإن أحد من المشركين استجارك فأجره» (توبه/۶). بر اساس این آیه، حتی یک فرد عادی مسلمان می‌تواند به غیرمسلمان در شرایط جنگی پناه دهد و جان او را محفوظ بدارد. این قاعده نشان‌دهنده انعطاف و انسان‌دوستی فقه اسلامی است و به روابط میان‌المللی و وجهه‌ای اخلاقی و انسانی می‌بخشد.

قاعده «مصونیت سفیران» نیز از قواعد شناخته‌شده فقه سیاسی و امنیتی است. در روایات آمده است که پیامبر اکرم (ص) سفیران دشمنان را حتی در شرایط جنگی مورد تعرض قرار ندادند. بر این اساس، فرستادگان و دیپلمات‌ها از مصونیت جانی برخوردارند. این اصل در فقه عمومی مبنای حقوق بین‌الملل اسلامی و رعایت حرمت نمایندگان سیاسی کشورهاست.

قاعده «صلح» نیز در عرصه امنیتی و سیاسی جایگاه برجسته‌ای دارد. قرآن می‌فرماید: «والصلح خیر» (نساء/۱۲۸). این قاعده بیانگر آن است که صلح، تا حد امکان، بر جنگ مقدم است و روابط بین‌المللی باید بر پایه مسالمت و اجتناب از خشونت شکل گیرد. فقه عمومی با تکیه بر این اصل، راهبردهای صلح‌آمیز در روابط با دیگر دولت‌ها را مشروعیت می‌بخشد.

در مجموع، قواعد اقتصادی و امنیتی فقه عمومی نشان می‌دهند که اسلام به‌طور هم‌زمان هم به حقوق فردی همچون مالکیت و آزادی اقتصادی توجه دارد و هم به مصالح جمعی مانند عدالت، امنیت و صلح پایدار. این قواعد چارچوبی فراهم می‌کنند که در آن حکومت اسلامی می‌تواند ضمن رعایت اصول شرعی، نیازهای پیچیده جامعه معاصر را نیز پاسخ دهد.

نتیجه‌گیری

فقه عمومی دانشی ارتباطی است که فهم دقیق آن در گرو بررسی ارتباط دوسویه آن با فقه و سیاست قرار دارد. این دانش، مبانی معرفت‌شناختی خود را وامدار فقه می‌داند و همانند آن، نص‌گرا، سنت‌گرا و عقل‌گراست. فقه عمومی با تکیه بر روش اجتهادی، به تأمل در امر سیاسی پرداخته و ضمن کشف احکام شرعی ناظر بر زندگی سیاسی، قواعد لازم برای تنظیم زندگی اجتماعی و حکومتی را سامان می‌دهد. به همین جهت، دخالت قواعد فقه سیاسی در سیاست‌های داخلی و خارجی کشور می‌تواند زمینه‌ساز پیشرفت همراه با ایمان و استحکام باشد.

اهمیت فقه عمومی را باید در ماهیت آن و انتظاری که از این دانش وجود دارد جست‌وجو کرد. برای ارائه تعریف روشن از فقه عمومی، باید ویژگی‌ها و کارکردهای مورد انتظار آن را بررسی نمود. نخستین ویژگی، گستردگی

قلمرو آن است. فقه عمومی برخلاف برخی حوزه‌های محدود اجتماعی، با طیفی وسیع از موضوعات سروکار دارد و به‌طور مستقیم به ابعاد گوناگون زندگی جمعی می‌پردازد.

ویژگی دوم فقه عمومی، پویایی و انعطاف‌پذیری آن است. این دانش همچون دریایی با جزر و مدهای سیاسی و اجتماعی همراه است و متناسب با شرایط تاریخی و سیاسی، کارکردهای متفاوتی پیدا می‌کند. در واقع، فقه عمومی ماهیتی ایستا ندارد و در برابر تحولات اجتماعی و ترکیب‌های گوناگون سیاسی، انقباض و انبساط‌های متعددی را تجربه می‌نماید. این انعطاف‌پذیری موجب می‌شود که در مواجهه با مسائل نوظهور، توان پاسخگویی و ارائه راهکارهای عملی را داشته باشد.

ویژگی سوم فقه عمومی، تأثیرگذاری آن بر پدیده‌ها و نهادهای اجتماعی است. اندیشه‌ها، نظریه‌ها و رفتارهای سیاسی همواره سطحی از تأثیرگذاری بر سایر حوزه‌های زندگی بشر داشته‌اند، و فقه عمومی نیز به دلیل پیوندش با سیاست، بر نظام‌های اجتماعی و فرهنگی اثر می‌گذارد. هرچند دین در ذات خود فراتر از اهداف صرفاً سیاسی است، اما در بسیاری از شرایط اجتماعی، فقه عمومی به‌عنوان واسطه‌ای میان دین و سیاست عمل کرده و گاه از سیاست نیز تأثیر می‌پذیرد.

این وضعیت نشان می‌دهد که فقه عمومی مقوله‌ای پیچیده، حساس و لغزنده است؛ زیرا هم‌زمان با تنوع رویکردها و مبانی معرفتی گوناگون، باید بتواند هماهنگی لازم را میان نصوص دینی، نیازهای اجتماعی و مقتضیات سیاسی برقرار سازد. در نتیجه، اهمیت این دانش به‌ویژه زمانی افزایش می‌یابد که با فقه به معنای عام آن درآمیزد و در قالب مجموعه‌ای از قواعد، رفتار فردی و اجتماعی مسلمانان را سامان دهد.

علمای اخلاق، علم فقه را از علوم مربوط به آخرت دانسته و برای آن اهداف عالی در نظر گرفته‌اند. یکی از این اهداف، ساختن جامعه انسانی و نظام سیاسی مطلوب است. این هدف بازدودن رذایل فردی و اجتماعی و جایگزینی فضایل تحقق می‌یابد. همان‌گونه که غزالی در *احیاء علوم‌الدین* یادآور شده، علم اخلاق در کنار فقه، به ساختن فرد و جامعه برای رسیدن به کمال انسانی می‌پردازد. بنابراین، اخلاق فردی و جمعی، هر دو در شکل‌گیری جامعه‌ای دینی و عادلانه نقش دارند.

در همین چارچوب، قواعد فقه سیاسی نیز در قانونمند کردن رفتار افراد و یکسان‌سازی الگوهای اجتماعی نقش اساسی ایفا می‌کنند. از یک‌سو این قواعد به فرد کمک می‌کنند تا جزئیات رفتار خود را با اصول کلی دین هماهنگ سازد، و از سوی دیگر جامعه را به پیروی از مقررات حاکم وامی‌دارند. در نتیجه، قواعد فقه سیاسی در ساختن جامعه و استقرار نظام سیاسی مشروع اهمیت بنیادین دارند.

هدف دوم علم فقه و به‌ویژه فقه عمومی، حفظ اهداف و مقاصد شریعت در قالب قواعد سیاسی و اخلاق سیاسی است. اندیشمندان مسلمان از دیرباز به مقاصد شریعت پرداخته‌اند. غزالی و شهید اول، این مقاصد را در قالب

«ضروریات خمس» معرفی کرده‌اند: حفظ نفس، دین، عقل، مال و نسب. هر یک از این مقاصد به عنوان پایه‌های حیات اجتماعی و انسانی، مورد حمایت احکام شرعی قرار گرفته‌اند.

به عنوان نمونه، حفظ نفس از طریق تشریع قصاص، دیه و دفاع مشروع تأمین می‌شود؛ حفظ دین از طریق جهاد، اقامه نماز و حرمت ارتداد؛ حفظ عقل با تحریم مسکرات؛ حفظ مال با منع سرقت و غصب؛ و حفظ نسب با حرمت زنا و قذف. این نشان می‌دهد که مجموعه احکام فقهی در راستای حفظ ارزش‌های بنیادین انسانی و اجتماعی طراحی شده‌اند.

فقه سیاسی و قواعد آن بیش از دیگر بخش‌های فقه بر این مقاصد انطباق دارند. برای مثال، قواعدی چون تقیه، حرمت جان مسلمان و حرمت تعرض به مال برای حفظ نفس؛ قواعدی چون وجوب حفظ شعائر، دعوت و تألیف قلوب برای حفظ دین؛ قواعدی چون مشورت و رجوع به خبره برای حفظ عقل؛ و قواعدی چون سلطنت و حرمت مال مسلمان برای حفظ مال تشریع شده‌اند. این ارتباط نشان می‌دهد که فقه عمومی نقشی محوری در تحقق مقاصد شریعت ایفا می‌کند.

افزون بر اینها، قواعد عامی همچون «لا ضرر»، «ضرورت» و «اهم و مهم» نیز در فقه عمومی کاربرد یافته و به تحقق مقاصد پنج‌گانه کمک می‌کنند. در نتیجه می‌توان گفت که اخلاق سیاسی و فقه سیاسی در کنار یکدیگر، مجموعه‌ای از اصول و قواعد را شکل می‌دهند که هدف آنها حفظ مقاصد شریعت و ایجاد جامعه‌ای دینی و انسانی است. به بیان دیگر، همان‌گونه که مقاصد شریعت را می‌توان اهداف عام دین دانست، این مقاصد را می‌توان با عنوان اهداف مشترک اخلاق و فقه - به‌ویژه در حوزه سیاست - نیز بازشناسی کرد. بنابراین، فقه عمومی نه تنها در پی تنظیم روابط سیاسی و اجتماعی است، بلکه در نهایت به دنبال تحقق همان اهداف عالی شریعت یعنی حفظ دین، جان، عقل، مال و نسل می‌باشد.

منابع و مأخذ

آخوند خراسانی، محمد کاظم. (۱۴۱۵ق). *کفایه الاصول*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
ابوفارس، محمد عبدالقادر. (۱۹۹۸). *الفقه السياسي عند الإمام الشهيد حسن البنا*. عمان: دار عمار.
ابو عبدالله شمس‌الدین محمد بن جمال‌الدین مکی (شهید اول). (بی تا). *التواعد والفوائد فی الفقه والاصول والعربیة* (تحقیق سید عبدالهادی حکیم). قم: مکتبه المفید.

ابوالحمد، عبدالحمید. (۱۳۶۵). *مبانی سیاست*. تهران: توس.

اراکي، محمدعلی. (۱۴۱۳ق). *کتاب البيع*. قم: مؤسسه امام صادق.

افتخاری، اصغر. (۱۳۸۸). «مقام مصلحت در اندیشه و عمل سیاسی امام خمینی». *دانش سیاسی*، ۱. (۱).

ایت‌الله فاضل لنکرانی. (۱۴۲۵ق). *تواعد الفقهیه*. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار.

بهشتی، مریم. (۱۳۸۸). «عدالت سیاسی در گفتمان اسلام سیاسی فقهاتی». «فصلنامه علوم سیاسی»، ۱۲، (۴۸).

بشیری، حسین. (۱۳۷۴). «جامعه‌شناسی سیاسی». تهران: نشر نی.

حقانی زنجانی، حسین. (۱۳۷۶). «صفات و ویژگی‌های مشاور در اسلام». درس‌هایی از مکتب اسلام، ۳۷ (۳)، ۴۸-۵۳.

حسینی شیرازی، سید محمد. (۱۴۲۰ق). «شورا در اسلام». قم: آل‌الرسول.

حر عاملی، محمد بن حسن. (بی‌تا). «وسائل الشیعه» (چاپ دوم). قم: مؤسسه آل‌البیت لإحياء التراث.

جعفری، مصطفی. (۱۳۸۴). «فقه سیاسی نماز جمعه». تهران: معاونت فرهنگی شورای سیاستگذاری ائمه جمعه.

دانش‌پژوه، محمد تقی. (۱۳۶۷). «فهرستواره فقه هزار و چهار صد ساله اسلامی». تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۳). «لغتنامه». تهران: دانشگاه تهران.

دوورژه، موریس. (۱۳۵۴). «اصول علم سیاست» (ترجمه ابوالفضل قاضی). تهران: امیرکبیر.

راغب اصفهانی. (۱۴۰۴ق). «المفردات فی غریب القرآن». تهران: دفتر نشر کتاب.

زنجانی، عباسعلی عمید. (۱۳۷۳). «فقه سیاسی» (جلد ۲). تهران: امیرکبیر.

زنجانی، عباسعلی عمید. (۱۳۸۶). «روش‌شناسی در تحقیقات فقه سیاسی». در: علی‌اکبر علیخانی و همکاران، «روش‌شناسی در مطالعات سیاسی اسلام». تهران: دانشگاه امام صادق.

سُرّامی، سیف‌الله. (۱۳۸۰). «احکام حکومتی و مصلحت». تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.

سیوطی، جلال‌الدین. (بی‌تا). «الأشیاء والنظائر». بیروت: دار احیاء التراث العربی.

شکوری، ابوالفضل. (۱۳۶۱). «فقه سیاسی اسلام» (جلد ۱). تهران: آدین.

شریعتی، روح‌الله. (۱۳۸۲). «چستی قواعد فقه سیاسی». «مجله علوم سیاسی»، ۱۶ (۱)، ۲۱.

طباطبایی، سید محمدحسین. (بی‌تا). «تفسیر المیزان» (ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی). قم: انتشارات اسلامی.

عبداله‌خانی، علی. (۱۳۸۵). «عدالت و امنیت». «فصلنامه علوم سیاسی»، ۳۳.

فارابی، ابونصر. (۱۹۶۷). «الملئ و نصوص آخری» (تحقیق محسن مهدی). بیروت: دار المشرق.

فیض کاشانی، محسن. (۱۴۰۱ق). «مفاتیح الشرائع». قم: مطبعة خيام.

فیروزآبادی، مجدالدین. (بی‌تا). «القاموس المحيط». بیروت: دار احیاء التراث.

قرشی، سید علی‌اکبر. (۱۳۷۲). «قاموس قرآن» (جلد ۴، ص ۸۸). تهران: دارالکتب الاسلامیه.

قرآن کریم. (بی تا). قرآن کریم با ترجمه الهی قمشه‌ای، مهدی. تهران: انتشارات لوح دانش.

لنکرانی، فاضل. (۱۳۸۱). اصول فقه شیعه (تقریر محمود و سعید ملکی اصفهانی، ج ۳). قم: مرکز فقهی ائمه اطهار.

کزازی، نجف. (۱۳۸۵). چالش سیاست دینی و نظم سلطانی با تأکید بر اندیشه و عمل سیاسی علمای شیعه در عصر صفویه. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

گرژی، ابوالقاسم. (۱۳۷۵). تاریخ فقه و فقها. تهران: سمت

موسوی خمینی، سید روح‌الله. (۱۳۷۳). ولایت فقیه. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

موسائی، میثم. (۱۳۷۲). شورا و مشورت در قرآن و حدیث. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.

ملکی اصفهانی، مجتبی. (۱۳۷۹). فرهنگ اصطلاحات اصول (جلد ۱). تهران: نشر عالمه.

محلی، جلال‌الدین محمد بن احمد، و سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن. (بی تا). تفسیر جلالین. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

هوفه، اتفرید. (۱۳۸۳). درباره عدالت و برداشت‌های فلسفی (ترجمه امیر طبری). تهران: اختران.

References

- Akhund Khurasani, Muhammad Kāzim. (1415 AH). *Kifāyat al-Uṣūl*. Qom: Islamic Publishing Institute (Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī).
- Abū Fāris, Muhammad 'Abd al-Qādir. (1998). *Al-Fiqh al-Siyāsī 'inda al-Imām al-Shahīd Ḥasan al-Bannā*. Amman: Dār 'Ammār.
- Abū 'Abdillāh Shams al-Dīn Muḥammad b. Jamāl al-Dīn Makkī (Shahīd Awwal). (n.d.). *Al-Qawā'id wa al-Fawā'id fī al-Fiqh wa al-Uṣūl wa al-'Arabīyyah* (ed. Sayyid 'Abd al-Hādī Ḥakīm). Qom: Maktabat al-Mufīd.
- Abū al-Ḥamd, 'Abd al-Ḥamīd. (1986 / 1365 SH). *Foundations of Politics*. Tehran: Tūs Publishing.
- Arākī, Muḥammad 'Alī. (1413 AH). *Kitāb al-Bay'*. Qom: Imam Sadiq Institute.
- Eftekhari, Asghar. (2009 / 1388 SH). "Maslahat in the Thought and Political Practice of Imam Khomeini." *Danesh-e Siyasi*, 1(1).
- Fāzil Lankarānī, Ayatollah Muḥammad. (1425 AH). *Al-Qawā'id al-Fiqhiyyah*. Qom: Fiqh Center of the Ahl al-Bayt (a).
- Beheshti, Maryam. (2009 / 1388 SH). "Political Justice in the Discourse of Jurisprudential Islamic Political Thought." *Political Science Quarterly*, 12(48).
- Bashiriyyeh, Hossein. (1995 / 1374 SH). *Political Sociology*. Tehran: Ney Publishing.
- Ḥaqqānī Zanjānī, Ḥusayn. (1997 / 1376 SH). "Qualities and Attributes of a Consultant in Islam." *Lessons from the School of Islam*, 37(3), 48–53.
- Ḥusaynī Shīrāzī, Sayyid Muḥammad. (1420 AH). *Al-Shūrā fī al-Islām*. Qom: Āl al-Rasūl.
- Ḥurr al-'Āmilī, Muḥammad b. al-Ḥasan. (n.d.). *Wasā'il al-Shī'a* (2nd ed.). Qom: Al al-Bayt Institute for Revival of Heritage.

- Ja'fari, Muṣṭafā. (2005 / 1384 SH). *Political Jurisprudence of Friday Prayer*. Tehran: Cultural Deputy of the Council for Friday Prayer Imams.
- Dāneshpajūh, Muḥammad-Taḳī. (1988 / 1367 SH). *A Catalogue of Fourteen Centuries of Islamic Fiqh*. Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- Dehkhodā, 'Alī-Akbar. (1994 / 1373 SH). *Loghatnāmeḥ (Lexicon)*. Tehran: University of Tehran Press.
- Duverger, Maurice. (1975 / 1354 SH). *Principles of Political Science* (trans. Abolfazl Ghāzī). Tehran: Amirkabir.
- Rāghib al-Iṣfahānī. (1404 AH). *Al-Mufradāt fī Gharīb al-Qur'ān*. Tehran: Daft-e Nashr-e Ketab.
- Zanjānī, 'Abbas-'Alī 'Amīd. (1994 / 1373 SH). *Political Fiqh* (Vol. 2). Tehran: Amirkabir.
- Zanjānī, 'Abbas-'Alī 'Amīd. (2007 / 1386 SH). "Methodology in Political Fiqh Research." In 'Alī-Akbar 'Alīkhānī et al., *Methodology in Islamic Political Studies*. Tehran: Imam Sadiq University.
- Sarrāmī, Seyfollah. (2001 / 1380 SH). *Governmental Rulings and Maslahat*. Tehran: Strategic Research Center, Expediency Council.
- Suyūṭī, Jalāl al-Dīn. (n.d.). *Al-Ashbāḥ wa al-Nazā'ir*. Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī.
- Shokūrī, Abolfazl. (1982 / 1361 SH). *Islamic Political Jurisprudence* (Vol. 1). Tehran: Adīneh.
- Sharī'atī, Rūḥollah. (2003 / 1382 SH). "The Nature of Political Fiqh Principles." *Journal of Political Science*, 6(1), 21.
- Ṭabāṭabā'ī, Sayyid Muḥammad-Ḥusayn. (n.d.). *Tafsīr al-Mīzān* (Persian Translation by Sayyid Muḥammad-Bāqir Musavī Hamadānī). Qom: Islamic Publications Office.
- 'Abdullāh-Khānī, 'Alī. (2006 / 1385 SH). "Justice and Security." *Quarterly of Political Sciences*, 33.
- Fārābī, Abū Naṣr. (1967). *Al-Millah wa Nuṣūṣ Ukhrā* (ed. Muḥsin Mahdī). Beirut: Dār al-Mashriq.
- Fayḍ Kāshānī, Muḥsin. (1401 AH). *Mafātīḥ al-Sharā'i*. Qom: Khayyām Press.
- Fīrūzābādī, Majd al-Dīn. (n.d.). *Al-Qāmūs al-Muḥīṭ*. Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth.
- Qurashī, Sayyid 'Alī-Akbar. (1993 / 1372 SH). *Qāmūs al-Qur'ān* (Vol. 4, p. 88). Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyyah.
- The Holy Qur'an. (n.d.). *The Noble Qur'an with the English/Persian Translation of Elahi Qomshe'i, Mahdi*. Tehran: Loh-e Danesh.
- Lankarānī, Fāzil. (2002 / 1381 SH). *Uṣūl Fiqh-e Shī'ah* (transcribed by Maḥmūd & Sa'īd Malikī Isfahānī, Vol. 3). Qom: Fiqh Center of the Ahl al-Bayt (a).
- Kazzāzī, Najaf. (2006 / 1385 SH). *The Challenge of Religious Politics and Monarchical Order with Emphasis on the Thought and Political Practice of Shī'a Scholars in the Safavid Era*. Qom: Islamic Sciences and Culture Academy.
- Gorjī, Abolqasem. (1996 / 1375 SH). *History of Fiqh and Jurists*. Tehran: SAMT.
- Musavī Khomeinī, Sayyid Ruhollah. (1994 / 1373 SH). *Wilāyat al-Faqīh*. Tehran: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Mūsā'ī, Meysam. (1993 / 1372 SH). *Consultation and Shūrā in the Qur'an and Hadith*. Tehran: Islamic Propagation Organization.

Malikī Isfahānī, Mojtaba. (2000 / 1379 SH). *Lexicon of Uṣūl Terminology* (Vol. 1). Tehran: ‘Ālimah Publishing.

Maḥallī, Jalāl al-Dīn, & Suyūṭī, Jalāl al-Dīn. (n.d.). *Tafsīr al-Jalālayn*. Beirut: Dār Ihya’ al-Turāth al-‘Arabī.

Höffe, Otfried. (2004 / 1383 SH). *On Justice and Philosophical Conceptions* (trans. Amir Tabari). Tehran: Akhtarān.

